

فصل اول

۱

به محض این که زنگ انفجارگونه ساعت شماطه‌یی روی گنجه کشودار چون بمب کوچک هولناکی به صدا آمد، دوروتی از اعماق رؤیایی پیچیده و رنج‌آور بیرون جست، با یک حرکت از شکم به پشت دراز کشید و در تاریکی به خلأیی بی انتها خیره ماند.

ساعت شماطه‌یی به آوای ناهنجار خود هم چنان ادامه می‌داد؛ این آواکه به فریاد زنانه‌یی می‌مانست به مدت پنج دقیقه یا همین حدود ادامه می‌یافت مگر آن که ساکش می‌کردند.

دوروتی احساس می‌کرد از مغز سر تا نوک انگشتان پایش به شدت درد می‌کند و در کنار این درد نوعی توهم موزیانه و حقیرانه نسبت به خویشتن احساس می‌کرد، احساسی که هر روز صبح به هنگام برخاستن از بستر سراپای وجودش را فرا می‌گرفت و موجب می‌شد صورتش را زیر ملافه پنهان کرده و بکوشد تا گوش‌هایش را بر روی اصوات و آوای ناخوش آیند مسدود سازد.

امروز نیز چون دیگر روزها دوروتی صورتش را زیر ملافه پنهان ساخت تا علیه دشمن درونی‌یی که زجرش می‌داد مقابله کند و چون همیشه خودش را دوم شخص جمع قرار داده و شروع به نصیحت کرد: «بس کنید دوروتی، خودتان را خلاص کنید، بی‌هوده وقت‌گذرانی نکنید، ضرب‌المثل‌های ۶ و ۹ را به خاطر بیاورید، چرت زدن کافی است!»
آنگاه متوجه شد اگر کمی دیگر زنگ ساعت ادامه پیدا کند پدرش را از

خواب بیدار خواهد کرد و با خیزی ناگهانی از بستر بیرون جهیده، ساعت شماطه‌یی را از روی گنجه برداشت و اهرم زنگ را متوقف کرد. دوروتی تعمداً ساعت را روی گنجه کشودار گذاشته بود تا در کوتاه‌ترین زمان بتواند صدای آن را قطع کند. در تاریکی بر روی زمین زانو زده و به نیایش پرداخت اما به طور غیرمنتظره‌یی احساس کرد پایش از سرما فسرده شده است.

ساعت درست پنج و سی دقیقه بامداد بود و سرمای صبحگاهی ماه اوت چندان غیرمنتظره نبود. دوروتی (نام کاملش دوروتی هیر و تنها فرزند کشیش چارلز هیر، کشیش سن آتلستان، نایب هیل و سافولک بود) ژاکت کهنه‌اش را روی لباس خوابش به تن کرده و از پله‌های طبقه بالا به طرف طبقه همکف سرازیر شد. صبح خنکی بود و بوی خاک، رطوبت و ماهی سرخ کرده شام دیشب به مشام می‌رسید. از هر دو جانب راهروی طبقه دوم صدای خرخر به گوش می‌رسید؛ یکی از پدرش و دیگری از الن، مستخدمه‌یی که همه کارهای خانه را برعهده داشت و در واقع همه کاره بود. دوروتی به آرامی و با احتیاط گام برمی‌داشت برای این‌که می‌دانست در صورتی که در تاریکی احتیاط نکند و در آشپزخانه پایش به میز برخورد کند، صدای ناهنجاری تولید خواهد شد که حتماً پدرش را از خواب بیدار خواهد کرد. دوروتی راه خود را به طرف آشپزخانه به آرامی پیمود و شمع روی پیش‌بخاری را روشن کرد. بدنش هنوز به شدت درد می‌کرد. زانو زده و آتش درون اجاق را زیورور کرد.

آتش اجاق ضعیف‌تر از آن بود که بتواند به اطراف خود نور پاشانده، جایی را روشن کند. لوله بخاری گیر کرده بود و به همین جهت همیشه هیزم‌ها نیم‌سوز می‌شدند و تنها زمانی هیزم‌های نیم‌سوز شعله‌ور می‌گشتند که یک پیمانانه نفت روی آن‌ها ریخته می‌شد؛ درست مثل دایم‌الخمیری که گیلاس صبحگاهی نوشیدنی‌اش را سر بکشد. دوروتی کتری را روی اجاق گذاشت تا برای اصلاح پدرش آب گرم آماده شود و سپس از پله‌ها بالا رفته، به طرف حمام رفت. صدای خرخر الن هنوز به گوش می‌رسید. او دختری سخت‌کوش و کاری بود؛ البته در زمانی که

بیدار بود چون از آن دخترهایی بود که وقتی به خواب می‌رفت، نه شیطان و نه فرشتگان قادر به بیدار کردن و بیرون کشیدن او از رخت‌خواب پیش از ساعت هفت صبح نبودند. دوروتی وان را از آب به آرامی پر کرد، چون اگر شیر را تا آخر بازمی‌گذاشت صدای شرشر آب پدرش را از خواب بیدار می‌کرد. آن‌گاه چند لحظه‌یی به وان پرآب بی‌رنگ که تمایلی به فرو رفتن در آن نداشت، خیره ماند. سراسر پوست بدنش ترک خورده بود. دوروتی از حمام سرد نفرت داشت اما عوامل متعددی وجود داشت که ناگزیر بود از آوریل تا ماه نوامبر حمام آب سرد بگیرد. برای آزمودن شدت سرمای آب، دستش را داخل آب کرد. به طرز دردناکی سرد بود. هم‌چون همیشه که خود را نصیحت می‌کرد، گفت: «کافی است دوروتی، داخل شوید! لطفاً هراس به خود راه ندهید!» آن‌گاه مصممانه وارد وان شده، داخل آن نشست و اجازه داد تا آب سرد همه بدنش را فراگیرد و به جز موهایش کلیه بدنش را در زیر آب فرو برد. برای آن‌که هر چه بیش‌تر در آب فرو رود سرش را عقب کشید. لحظه‌یی بعد به سطح آب آمد، از شدت سرما می‌لرزید و دندان‌هایش به هم برخورد می‌کرد. هنوز نفسش جا نیامده بود که فهرست یادداشت‌هایش را به خاطر آورد. فهرست در جیب ژاکتش بود. تصمیم گرفت آن را بخواند. در حالی که هنوز داخل وان آب سرد بود، دست دراز کرد تا از جیب ژاکتش یادداشتش را بیرون آورد و در عین حال با دست دیگرش به لبه وان چسبیده بود تا نلغزد. آن‌گاه در زیر نور کم‌رنگ شمعی که از آشپزخانه آورده و بر روی صندلی گذارده بود، شروع به خواندن کرد:

۷ صبح هر س.

✱ خانم رت. بی‌بی باید ملاقات شود.

✱ صبحانه. استیک. درخواست پول از پدر. (پ)

✱ از الن در مورد شربت تقویت پدر سؤال شود. درباره پارچه پرده‌یی در سولپپ هم سؤال شود.

✱ درخواست ملاقات از خانم پ، برش روزنامه م، تهیه چایی که برای روماتیسم خانم پ مفید است.